

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

اشرف دهقانی

۱۹ جولای ۲۰۱۴

سخنی در مورد " آذربایجان و مسأله ملی "

۱

انتشار مجدد "آذربایجان و مسأله ملی"، اثر ارزشمند چریک فدائی خلق، رفیق شهید علیرضا نابدل، امروز در شرایطی بس متفاوت از تاریخ نوشته شدن آن در حدود ۴۴ سال پیش (اواخر سال ۱۳۴۸) صورت می‌گیرد. در شرایط کنونی که به دلایلی مسأله ملی در ایران برجستگی خاصی یافته است، مسلماً بررسی مسایل مطرح شده در این اثر در حوزه ملی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اما از طرف دیگر و با اهمیتی برجسته تر، این اثر امروز سندی به جا مانده از رفقای اولیه تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق می‌باشد، سندی که از ورای آن نه فقط می‌توان موضع کمونیست‌های راستین به مسأله ملی در ایران و چگونگی برخورد آنان به حکومت‌های مرتجع حاکم بر جامعه را دریافت بلکه با استناد به آن می‌توان روی جنبه‌های گوناگونی از تاریخ چریکهای فدائی خلق نیز تعمق نمود. رفیق نابدل در این اثر مسأله ملی را در جریان بررسی برخی از رویدادهای مهم تاریخی و حرکات و جنبش‌های گذشته در ایران از انقلاب مشروطیت به بعد مورد برخورد قرار داده است. چگونگی این برخورد و بعضی مسایل مطرح شده در این اثر هم چنین گویای آن است که رفقای اولیه بنیانگذار سازمان چریکهای فدائی خلق از چه حد بالائی از مطالعه و سواد سیاسی برخوردار بوده و چگونه نظرات ارائه شده از طرف آن‌ها حاصل مطالعه و پژوهش علمی مسأله مورد نظر بوده است. نکته برجسته دیگری که با تکیه بر این سند می‌توان روی آن انگشت گذاشت، آشکاری ایده‌های انقلابی در آن در ارتباط با مسایل عمومی جامعه در دوره خود رفیق و چگونگی نگرش و برخورد به آن‌هاست. برخی از نظرات و ایده‌های انقلابی که در نوشته رفیق نابدل متجلی می‌باشند به واقع همان‌هایی هستند که در تدوین تئوری کمونیستی چریکهای فدائی خلق - که حاصل کار گروهی از برجسته ترین کمونیست‌های کشور در طی چهار سال بود - به کار آمده و در کتاب همیشه ماندگار "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک" (اثر رفیق مسعود احمدزاده) منعکس گشته‌اند. در عین حال بررسی و تعمق روی آن‌ها از یک طرف ریشه دار بودن ایده‌های انقلابی نهفته در این تئوری را بیان می‌کند و از طرف دیگر نشان دهنده گوشه‌ای از نقش رفیق نابدل - و به طریق اولی رفقای آذربایجان - در تکوین تئوری چریکهای فدائی خلق ایران می‌باشد.

موضع رفیق نابدل در مورد مسأله ملی

در این اثر برجستگی موضع رفیق نابدل به مثابه یک کمونیست فدائی نسبت به مسأله ملی در جامعه ایران کاملاً آشکار است. کُنه و ماهیت این موضع گیری درست به همان صورتی می‌باشد که کمونیست‌های اصیل در سراسر جهان و در طول تاریخ در مورد این مسأله اتخاذ نموده‌اند. در مقدمه این کتاب که با امضای "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" به تحریر در آمده نیز توضیح داده شده که "علی رغم بی اطلاعی بسیاری از مارکسیست نمایان گذشته و حال وطن ما، مارکسیسم - لنینیسم مسأله ملی را از نظر تئوریک کاملاً حل کرده است و تجربه انقلابی خلق‌های پیشرو به خوبی می‌تواند چراغ راه ما در حل عملی مسأله ملی در ایران باشد".

امروز بسیاری از ناآگاهان با تکرار سخنان مغرضین وقتی پای مسأله ملی به میان می‌آید موضع کمونیستی در این رابطه را با نسبت دادن آن صرفاً به ستالین نفی می‌کنند. در حالی که اولاً مارکس و انگلس اولین کسانی بودند که در جریان برخورد به مسایل واقعی جنبش‌های توده‌ئی در اروپا، رهنمودهای مشخصی را در این زمینه در اختیار رهروان راستین خود قرار داده‌اند. ثانیاً اگر چه ستالین خود در زمینه مسأله ملی آثار آموختنی دارد ولی این تنها ستالین نبود که در مقطعی از انقلاب در روسیه، مسأله ملی را مورد توجه قرار داده و به آن پرداخت. اساساً به دلیل وجود ملیت‌های گوناگون در روسیه، در مقطعی در آن جا برخورد به مسأله ملی اهمیت عملی برجسته‌ای یافت و به همین خاطر این مسأله به طور جدی در دستور کار بلشویک‌ها قرار گرفت و زوایای گوناگون مسأله ملی از طرف آنان بررسی شده و به لحاظ تئوریک به آن‌ها پاسخ داده شد. اتفاقاً نوشته‌های لنین در این زمینه خود به بهترین وجهی ثابت می‌کنند که از نقطه نظر مارکسیستی امروز دیگر چهارچوب برخورد علمی به مسأله ملی کاملاً روشن است.

رفیق نابدل نیز درست با مطالعه و درک حاصل تلاش‌های بلشویک‌ها در زمینه مسأله ملی، به این موضوع برخورد کرده است. کمونیست‌ها اساساً بر آنند که به مسأله ملی در هر شرایطی باید به طور مشخص برخورد شود؛ و در نتیجه نه لزوماً باید از هر مبارزه ملی دفاع کرد و نه این که پیشاپیش آن را رد نمود. رفیق نابدل نیز در کتاب خود نشان می‌دهد که اصلی را مبنای برخورد خود قرار داده است که بر اساس آن یک حرکت ملی باید ماهیت دموکراتیک و مترقی داشته باشد تا بتوان از آن پشتیبانی و حمایت کرد؛ و این موقعی است که مبارزه برای رفع ستم ملی در راستا و در خدمت یک مبارزه عمومی برای دست یابی به دموکراسی و یا به عبارت دیگر برای کسب وسیع ترین آزادی‌های دموکراتیک صورت گیرد. با این دید او از پایداری شدن حقوق ملیت‌های مختلف در ایران و ضرورت از میان بردن ستم ملی صحبت می‌کند و در این مسیر در حالی که با کین و خشم بجا، فُبح شوینیسیم فارس را نشان می‌دهد، ناسیونالیسم را هم در شکل ولایت گرانی شدیداً مورد تقبیح قرار داده و سعی می‌کند اثرات زیان بار و مخرب آن را با مثال‌های تاریخی در ایران توضیح دهد. در مقابل این نظر، ما امروز از یک طرف با کسانی که نام کمونیست هم بر خورد نهاده اند مواجهیم که اصل حق تعیین سرنوشت را امری که گویا مربوط به گذشته است و بر شرایط جامعه ایران منطبق نیست، جا می‌زنند - که اتفاقاً لنین آن‌ها را بدترین اپورتونیست‌ها می‌نامد: "امتناع از دفاع از حق تعیین سرنوشت برابر است با بدترین اپورتونیسم" ("در باره حق ملل در تعیین سرنوشت خود" صفحه ۳۷۲)، و از طرف دیگر کسانی هم هستند که هر جنبش ملی را حتی اگر یک رهبری ناسیونالیست و ارتجاعی در رأس آن قرار گرفته باشد، به صرف این که جنبش ملی است، کاملاً تأیید کرده و قابل دفاع می‌دانند.

در رابطه با حل مسأله ملی در ایران نیز رفیق نابدل با اعتقاد به اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خود، بر اتحاد همه خلق‌های ایران جهت مقابله با امپریالیسم و حاکمیت امپریالیستی در ایران پای فشرده و مبارزه برای ایجاد شرایط کاملاً دموکراتیک در ایران که تحقق آن را تنها با وجود یک رهبری واقعاً کمونیستی و پرولتری امکان پذیر می‌داند، تنها راه حل مسأله ملی یا به عبارت دیگر رفع ستم ملی در ایران عنوان می‌کند.

زبان آذری، شاخه ای از زبان های ترکی

در کتاب "آذربایجان و مسأله ملی" در می یابیم که رفیق نابدل "پیدایش خلق ترک زبان آذربایجان" را حاصل آمیزش مردمانی ترک زبان که در نخستین سده های هجری "بخشی از اهالی این سرزمین را تشکیل می دادند" با کوچ نشینان ترک زبان آسیای مرکزی که به سرزمین های غربی و از جمله به آذربایجان مهاجرت کرده بودند، در طی یک پروسه بین قرن چهارم تا هشتم هجری (قرن دهم تا چهاردهم میلادی) ذکر نموده و مطرح می کند که "با گذشت چند سده زبان آذری به عنوان شاخه ای از زبان های ترکی با عناصر تازه ای که از شرایط جدید گرفته بود شکل گرفت. زبان تاتی (آذری قدیم) و زبان های دیگر را منسوخ نمود و زبان اکثریت مردم آذربایجان شد" (مطالب توی گیومه در این جا و هر جایی در این نوشته که منبع آن ها ذکر نمی شود از کتاب رفیق نابدل می باشند). این بحث در ارتباط با شوینیست های که رفیق نابدل آن ها را "فارس - آریائی" می نامد دارای اهمیت است. این شوینیست ها با تکیه بر این فرض که گویا آذربایجانی ها در گذشته های دور به زبان فارسی صحبت می کرده اند (گویا به زبان ادعائی "آذری پهلوی")، کوشیده اند به هر ترتیب برای فارس ها و زبان فارسی "عظمت" قایل شده و به تحقیر ترک ها و زبان ترکی بپردازند. به زعم آن ها "مأموران حکومت صفوی به زور مردم را وادار به زبان ترکی کرده اند و به این ترتیب در مدتی نسبتاً کوتاه زبان مردم عوض شده است". (۱) رفیق نابدل ضمن رد ادعای فوق که از نظر وی ناشی از بی سوادی و عدم توجه به واقعیات عینی و متکی بر "مدرک تراشی" مدعیان آن است، در این کتاب هدف از چنان برخوردی که همانا تحمیل ستم ملی به خلق آذربایجان و توجیه چنین ستمی است را برملا می سازد.

واقعیت این است که در زمان رضا شاه که به نمایندگی از امپریالیسم انگلیس مشغول پیاده کردن سیاست های به غایت ضد ملی در ایران بود "ادبای شوینیست" که اغلب "فارغ التحصیلان حقوق و فلسفه از فرنگ" بودند، وظیفه توجیه آن سیاست ها را به عهده گرفته و در حالی که اندر باب "عظمت اشرافی میهن آریائی کوروش" و زبان پارسی داد سخن می دادند به تحقیر زبان های ملی دیگر در ایران و به طور مشخص و برجسته علیه زبان عربی و زبان ترکی می پرداختند. در این میان روشنفکرانی نیز بودند که چون از اقدامات رضاشاه (که در واقع برای خدمت به رشد و گسترش سرمایه های امپریالیستی در ایران انجام می گرفت) به نادرست برداشت تجدد خواهی داشتند، آلوده جو ناسیونالیستی و نژاد پرستانه حاکم گشته و خواه ناخواه در جهت تحکیم قدرت مرکزی و یا در واقع بسط سلطه دیکتاتوری رضا شاه فعالیت کردند. از برجسته ترین آن ها متأسفانه باید از تاریخ نویس برجسته و با استعداد ایران، کسروی نام برد. کسروی که خود آذربایجانی و ترک زبان بود و از این رو بر غنی و رسا بودن زبان ترکی اشراف داشت و حتی به نارسائی های زبان فارسی در مقابل زبان ترکی اعتراف کرده و می گفت: "زبان کنونی فارسی بسیار نارساست و بسیاری از معنی های که به ترکی توان فهمانید این زبان به فهمانیدن آن ها توانا نیست" (کسروی، کتاب "آذری یا زبان باستان آذربایگان" صفحه ۵۷)، با این حال با تبعیت از خواست قدرت دیکتاتوری حاکم مبنی بر این که باید تنها زبان فارسی در سراسر ایران رسمیت داشته باشد، با موج نژاد پرستانه و عظمت طلبانه پهلوی دوران خود همراه شد و در کنار دیگر "ادبای شوینیست" دوره رضا شاه قرار گرفت که می بایست همه زبان ها را جز فارسی از میان بردارند. خود کسروی در کتاب "دفاعیات احمد کسروی از سرپاس مختاری و پزشک احمدی" در صفحه ۸۱ آشکارا از این امر به عنوان آرزوی ایرانیان صحبت کرده و می گوید: "این آرزوی ایرانیان ست، آرزوی همگی ماست. ما این را به یاری خدا از پیش خواهیم برد و همه زبان ها را جز فارسی از میان خواهیم برداشت."

در چنین فضائی و در شرایطی که در ترکیه نیز تقریباً همان فضای شوینیستی در مورد زبان ترکی در میان بود و با توجه به سابقه مبارزه قلمی بین شوینیست های پان ترکیست - که مردم آذربایجان ایران را به اتحاد با جمهوری ترکیه دعوت می کردند- با شوینیست های ایرانی که آن ها هم از موضع شوینیسم فارس - آریائی، جهت خنثی و بی اثر کردن

تبلیغات پان ترکیست‌های ترکیه روی مردم ترک زبان آذربایجان، در نشریات خود زبان ترکی آذربایجانیان را غیر اصیل و تحمیلی می‌خواندند، کسروی با آگاهی به چنین واقعیتی دست اندر کار ظاهراً پژوهش در مورد پیدایش زبان ترکی در آذربایجان شد. او در به اصطلاح پژوهش خود به نتیجه‌ای رسید که از قبل برای آن آماده بود و به عبارت دیگر می‌بایست برسد (!!)) به این معنی که اعلام کرد که آذربایجان همیشه جزئی از ایران بوده و مردم در گذشته به زبان ایرانی (منظور نوعی فارسی است) صحبت می‌کردند، بنابراین زبان ترکی کنونی مردم آذربایجان غیر ایرانی می‌باشد و باید "از ایران بر افتد". او در رابطه با پیدایش زبان ترکی در آذربایجان کتاب "آذری یا زبان باستان آذربایگان" را نوشت و در این کتاب با دلایلی سطحی و در واقع با کمک گرفتن از قوه تخیلش سابقه فارس بودن برای مردم آذربایجان تراشید و زبان فرضی آذری (گویا شاخه‌ای از زبان پهلوی) را زبان مردم آذربایجان نامید. از نظر کسروی زبان ترکی در گذشته‌های نچندان دور یعنی در دوره صفویه که از سال‌های ۸۸۰ تا ۱۱۰۱ هجری برابر با ۱۵۰۱-۱۷۲۲ میلادی در ایران حکومت کرده‌اند، در آذربایجان حاکم شده است. (۲)

ادعای فوق از کسروی همراه با القاناتی به نفع زبان فارسی و نادیده گرفتن و انکار حتی دست آوردهای ادبی بخشی از مردم ایران به زبان ترکی، نه فقط در آن زمان در خدمت توجیه نفی زبان ترکی آذری و تحقیر و بی شخصیت کردن توده‌های مبارز آذربایجان توسط حکومت ارتجاعی - شوینیستی وقت قرار گرفت بلکه بعداً نیز به همین منظور در رژیم وابسته به امپریالیسم شاه به کار رفت و امروز تحت سلطه رژیم جمهوری اسلامی و وزارت ارشادش حتی شدید تر و گسترده تر از دوران شاه از آن برای تحقیر و شخصیت کشی و بالاخره موجه جلوه دادن ستم ملی و محروم سازی میلیون‌ها تن از مردم آذربایجان در رواج فرهنگ و ادبیات و آموزش به زبان خود به کار گرفته می‌شود.

جای تردید نیست که مطالب مطرح شده در کتاب "آذربایجان و مسأله ملی" رفیق نابدل در نقطه مقابل کتاب "آذری یا زبان باستان آذربایگان" کسروی قرار دارد. از جمله باید تأکید کرد که کسروی برای تحقیر زبان ترکی به نفی و انکار آثار ادبی بسیار با ارزش و آزادیخواهانه شاعران و ادیبان مردم آذربایجان در گذشته می‌پردازد. در همان کتاب یاد شده، وی می‌نویسد: "اگر چه گاهی در آذربایجان کتاب‌ها به ترکی نوشته شده و برخی شاعران شعرها سروده‌اند، لیکن این‌ها بسیار کم و جز از روی هوس نبوده است" (اگر وی نام آن کتاب‌ها و شاعران را ذکر می‌کرد خواننده خود می‌توانست در مورد شان قضاوت کند تا دریابد که کسروی کدام آثار ارزشمند ادیبان آذربایجان را "از روی هوس" می‌نامد! مثلاً آیا آثار فتحعلی آخوندزاده از نظر او "از روی هوس" نوشته شده‌اند!؟). اما رفیق نابدل ضمن یاد کردن از بعضی از شاعران آذربایجان، یکی از اولین "آذری نویس" ها، شاعر نامدار، عمالدین نسیمی را که متعلق به مکتب ماتریالیستی "طریقت حروفیگری" بود و در دوران خود علیه ظلم و ستم حاکم بر جامعه مبارزه می‌کرد به خواننده می‌شناساند. نسیمی به مثابه شاعری که فلسفه ماتریالیستی مکتب خود را در شعرهایش منعکس می‌کرد در قرن چهارده یعنی حداقل دو قرن زودتر از تاریخی که کسروی برای حاکم شدن کامل زبان ترکی در آذربایجان (دوره صفویه) تعیین کرده می‌زیسته و شعرهای فیلسوفانه می‌سروده است (۳) شاید بتوان گفت که عدم اطلاع کسروی از شاعران و ادیبان ترکی نویس گذشته ایران باعث شده که وی کار ادیبان و شاعران ترک زبان آذربایجان را "از روی هوس" بنامد. اما او حتی وجود ادیبان آزادیخواه همزمان خود و کار بزرگ آنان در خدمت به انقلاب مشروطیت را هم به منظور تحقیر زبان ترکی و موجه جلوه دادن تحمیل زبان فارسی از طرف رضا شاه به سراسر ایران، انکار می‌کند. کسروی مسلماً از وجود مجله ترک زبان "ملانصرالدین" و تأثیر مبارزاتی بسزای آن در جریان انقلاب مشروطیت آگاه بود و جلیل محمد قلی زاده (سردبیر مجله) و نویسندگان و دست اندرکاران "ملانصرالدین" و به خصوص میرزا علی اکبر صابر (شاعر نامداری که اشعارش در این مجله چاپ می‌شد) را می‌شناخت. او بی شک این را هم می‌دانست که نویسندگان فارسی زبان آن دوره هم چون علی اکبر دهخدا که "چرند و پرند" او در نشریه فارسی زبان صور اسرافیل چاپ شد، تا چه حد

تحت تأثیر "ملانصرالدین" بوده و از آن الهام می‌گرفتند. ولی او نه تنها وجود چنین نشریه و چنان ادیبانی را از خواننده کتابش پنهان می‌کند بلکه با سرپوش گذاشتن بر اقدامات یک دیکتاتور بی رحم و نوکر انگلیس (رضا شاه) در سرکوب مدارس که توسط آزادیخواهان آذربایجان برپا گشته بود و لاپوشانی اقدام آن دیکتاتور در ممنوع کردن روزنامه‌های مترقی و آزادیخواه در دوره بعد از انقلاب مشروطیت، علت از بین رفتن آن مدارس و روزنامه‌ها را این طور جلوه می‌دهد که گویا کار آن‌ها پیش نرفت چون "آذربایجانیان دست از فارسی نکشیدند". متن کامل سخنان او چنین است: "پس از مشروطه نیز کسانی هوس کردند که روزنامه‌هایی به ترکی در آذربایجان بنویسند و چنین می‌گفتند که زبان مادرزادی بیشتر کارگر افتد تا زبان دیگری و کسانی بر آن شدند که در دبستان‌ها نیز تا دو سه سال آموختن با زبان ترکی باشد و از رنجی که شاگردان در آذربایجان از رهگذر زبان می‌کشند کاسته شود. لیکن هیچ یک از این‌ها پیش نرفت و آذربایجانیان دست از فارسی نکشیدند". (همان منبع، صفحه ۶۴). اتفاقاً رفیق نابدل ضمن توضیح اقدامات خونین و خشونت بار رضا شاه در حوزه‌های مختلف زندگی توده‌ها که حتی شامل خصوصی‌ترین حوزه‌های زندگی آن‌ها نظیر چگونگی لباس پوشیدن شان هم می‌شد، در ارتباط با سرکوب "بخش فرهنگ و آموزش" از طرف آن حکومت مطرح می‌کند:

"ابتداء می‌بایست فرهنگ ضد فئودال - ضد استعماری که در کانون‌های دموکراتیک، از جمله احزاب و انجمن‌ها و مطبوعات و دبستان‌های تازه بنیاد یافته از جانب آزادیخواهان، رشد اولیه خود را آغاز کرده بود، از بیخ و بن بر انداخته شود و فرهنگ فئودال - استعماری بر پایه سلب شخصیت از توده‌های زحمتکش و آزادیخواه و سلب شخصیت از فرهنگ‌های ملی به زور سرنیزه انتشار یابد."

با ریشه یابی در مورد آن چه امروز از طرف شوینیست‌ها در رابطه با سابقه مردم آذربایجان و ترک زبانان ایران علیه آن‌ها مطرح می‌شود (و افرادی هم ناخواسته و نا آگاهانه آن نظرات را تکرار و رواج می‌دهند) به راحتی می‌توان دید که منشاء آن‌ها عمدتاً کتاب یاد شده از کسروی می‌باشد. در مقابل، رفیق نابدل که به مثابه یک انسان کمونیست، وفاداری به علم و حقیقت و راستی در همه وجودش جای داشت بدون این که آلوده کمترین تعصب ملی باشد مطرح می‌کند که در ایران، فارسی تا قرن ۱۴-۱۳ میلادی هم زبان حکومتی بود و هم تنها زبان ادبیات نوشتاری بود. او اضافه می‌کند که از قرن سیزده به بعد هر دو زبان فارسی و ترکی در طی قرن‌ها زبان ادبیات نوشتاری آذربایجان بوده است. باید گفت که امروز این سخنان تبلیغات مرتجعینی را خنثی می‌کنند که با رجوع به شعرای نامداری چون نظامی گنجوی و فطران تبریزی (۴) در آذربایجان که فارسی نویس بودند (در زمان آن‌ها به گفته رفیق نابدل "هنوز زبان آذری نوین گسترش نیافته بود")، ادعا می‌کنند که گویا ترکی زبان ادبیات نبوده و نیست و به این ترتیب وجود شعراء و ادیبان ترک در آذربایجان در قرون گذشته را انکار و می‌کشند از آن در جهت سرکوب و نابودی فرهنگ مترقی و انقلابی این دیار استفاده کنند.

شکست انقلاب مشروطیت و مسأله ملی

اگر در اروپای غربی در فاصله بین سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۸۷۱ با پیروزی انقلابات بورژوا - دموکراتیک، کما بیش ملت‌های واحدی شکل گرفتند و در سایه آزادی‌های دموکراتیک و از جمله آزادی بیان، در جهت رشد و اعتلای زبان آن ملت - که لازمه رشد و گسترش بازرگانی مورد نیاز بورژوازی مترقی آن عصر بود - کوشش‌های جدی به عمل آمد، رفیق نابدل در این کتاب با انگشت گذاشتن روی شکست انقلاب بورژوا - دموکراتیک در ایران (انقلاب مشروطیت) که در اثر نفوذ امپریالیست‌های روس و انگلیس در ایران و عملکردهای ضد انقلابی بورژوازی کمپرادور آن زمان به وجود آمد، نشان می‌دهد که چنان‌پروسه ای هرگز در ایران طی نشد. سپس وی به درستی از روی کار آمدن

حکومت رضا شاه توسط امپریالیسم انگلیس و از عملکرد آن در جهت تقویت "فرهنگ فنودال - استعماری" سخن می گوید. در مقایسه با غرب اگر در آن جا منافع بورژوازی تازه پا برای تشکیل ملت واحد با منافع ضد فنودالی و ضد استبدادی وسیع ترین توده های مردم که سرسختانه در این جهت مبارزه می کردند هم خوانی داشت و در نتیجه انقلاب به رهبری بورژوازی در جهت مقابله با فنودالیسم و استبداد پیش رفت، در ایران در شرایطی که رضا شاه به نمایندگی از بورژوازی مرتجع انگلیس به قدرت رسیده بود (این بورژوازی که به مرحله امپریالیسم رسیده بود خصلت ارتجاعی داشت)، پروسه ای کاملاً مغایر با غرب طی شد. در این جا منافع بورژوازی امپریالیستی انگلیس تنها طی سازش با فنودالیسم و سرکوب مبارزات ضد فنودالی - دموکراتیک و آزادیخواهانه مردم و هر گونه حرکات ضد امپریالیستی آن ها می توانست تأمین گردد. در همین رابطه کتاب "آذربایجان و مسأله ملی"، ضمن توضیح اقدامات ضد خلقی و جنایتکارانه رضا شاه در جهت تأمین منافع امپریالیسم انگلیس در زمینه های گوناگون، به حملات سرکوبگرانه او به کانون های دموکراتیک که با کوشش آزادیخواهان به ترویج فرهنگ ضد فنودال - ضد استعماری مشغول بودند، اشاره نموده و "سرکوب وحشیانه و کینه توزانه زبان های ملی" در ایران توسط رضا شاه را در این رابطه مورد توجه قرار می دهد.

باید دانست که همان طور که بورژوازی مترقی در غرب برای پیشبرد امورات خود نیازمند زبان واحد بود، برای بورژوازی مرتجع انگلیس نیز در ایران ضرورت داشت که با تشکیل یک دولت متمرکز بورژوائی، زبان واحدی را در سراسر ایران رسمیت دهد. حکومت رضا شاه به مثابه حکومت دست نشانده انگلیس برای انجام این وظیفه دست به کار شد و در زمینه ایجاد یک زبان واحد به اتخاذ سیاستی ضد دموکراتیک و کاملاً ارتجاعی علیه همه مردم ایران روی آورد. این رژیم در حالی که استفاده از همه زبان های موجود در سرزمین ایران را ممنوع اعلام کرد، اقدام به تحمیل زبان فارسی به دیگر ملت های موجود در ایران نموده و آن را تنها زبان ایرانی برشمرد که باید در همه حوزه ها - از انتشار مطبوعات گرفته تا تحصیل در آموزشگاه ها و غیره - به کار گرفته شود. رفیق نابدل مطرح می کند که ممنوع کردن سایر زبان ها به جز زبان فارسی در ایران در جهت تقویت و استحکام دولت مرکزی قرار داشت و دیگر اقدامات ضد خلقی رضا شاه را برای این منظور تکمیل می کرد. وی در مورد چگونگی "ممنوعیت کامل استعمال زبان ها و لهجه های ملی" توضیح می دهد که این امر "اول به شکل زمره در ارگان های تبلیغاتی ظاهر می شد و قوت می گرفت و بعد به شکل دستورهای اداری شرف صدور می یافت و سپس به کمک باتون و چوب و فلک، حبس و زجر و تبعید به مرحله عمل در می آمد و با آتش نطق های فاشیستی پشتیبانی می شد". در رابطه با اثرات اجتماعی و سیاسی این تحمیل، رفیق نابدل با یادآوری این امر که زبان ترکی آذری بعد از فارسی مهم ترین زبان ملی ایران به شمار می رود و با "سنن انقلابی درخشان" مردم آذربایجان همبسته می باشد، دلیل سرکوب این زبان از طرف رژیم دست نشانده امپریالیسم انگلیس را در هم شکستن غرور و مقاومت توده ها و تحقیر آن ها به منظور تبدیل آنان به بردگان مطیع در مقابل حکومت یا در واقع حاکمیت امپریالیستی در ایران ارزیابی می کند. در ضمن او در لابلای کتاب خود به این امر هم اشاره می کند که تحقیر زبان های ملی دیگر در ایران نظیر کردی و بلوچی و غیره به این صورت بود که آن ها را لهجه هائی از زبان فارسی شمرده و موجودیت شان را به عنوان یک زبان نفی می کردند. اما زبان عربی که زبان بخشی از مردم ایران است در نزد شوینیست ها همچون زبان ترکی زبانی بیگانه محسوب می شد.

در اینجا بی مناسبت نیست که به یکی از اسناد موجود که چگونگی اعمال زور و سرکوب قهر آمیز توده ها توسط حکومت رضا شاه جهت تحمیل زبان فارسی به مردم سراسر ایران و ممنوع کردن زبان های ملی دیگر را آشکار می سازد و در تأیید سخنان فوق الذکر رفیق نابدل قرار دارد، رجوع کنیم. این سند مربوط به یک فرد ارمنی به نام ماتاوسخان ملیکیان می باشد که به جرم کنار هم چیدن حروف روزنامه و نوشتن یک نامه به زبان ارمنی، دستگیر و

مدت مدیدی گرفتار زندان های رژیم دیکتاتور حاکم شده بود. پس از سقوط رضا شاه در سوم شهریور [سنبله] ۱۳۲۰ و در هم شکسته شدن جو رعب و وحشت و اختناق در جامعه، دادگاه‌هایی برای محاکمه برخی از سرسپردگان آن رژیم ترتیب یافت که برجسته ترین و پر سر و صدا ترین آن ها که روزنامه های آن زمان مرتب در موردش می نوشتند مربوط به محاکمه دو تن از دژخیمان و شکنجه گران معروف دخمه ها و سیاهچال های رضا شاه به نام های "سریاس مختاری" و "پزشک احمدی" بود. (۵) یکی از پرونده‌هایی که در این دادگاه مورد برخورد قرار گرفت مربوط به ماتاوسخان ملیکیان بود. اصل مطلب را از زبان احمد کسروی بشنویم که در آن دادگاه وکیل مدافع آن دو شکنجه گر بود و به دفاع و توجیه اعمال جنایتکارانه آن ها می پرداخت. تعبیر و تفسیر مسایل دادگاه هم از دید او، در همان زمان در نشریه ای به نام "پرچم روزانه" منعکس می‌شد. در شماره ۱۸۲ آن نشریه به تاریخ ۱۰ شهریور ۱۳۲۱ این مطلب از کسروی انتشار یافته است: "داستان ماتاوسخان ملیکیان - این موضوع را آقای نراقی با یک زبان مؤثری بیان کرد که همگی متأثر گردیدیم. یک پیرمرد را به اتهام نوشتن یک نامه ای با حروف روزنامه مدت متمادی در زندان نگه داشته اند. ولی حقیقت چیست؟ حقیقت آن ست که از سالیان دراز در ایران یکی از آرزوهای توده برانداختن زبان های گوناگونی بود که در این کشور رواج دارد. این آرزوی ایرانیان ست، آرزوی همگی ماست. ما این را به یاری خدا از پیش خواهیم برد و همه زبان ها را جز فارسی از میان خواهیم برداشت. من که در این جا ایستاده‌ام زبان مادرزادی من ترکی بوده ولی همه می دانند که چه کوشش‌هایی به کار می برم که آن زبان از ایران برافتد. ترکی برافتد، عربی برافتد، آسوری برافتد، ارمنی برافتد، گُردی برافتد، ارمنیان اگر از مایند باید با زبان ما درس خوانند و سخن گویند.

در زمان رضا شاه چون دولت اقتدار داشت این مقصود را اجرائی گردانید. این بود از دبیرستان ارمنیان جلوگیری کرده و آن ها را مجبور گردانید که پروگرام وزارت فرهنگ را اجراء کنند و درس‌ها نیز همه به فارسی باشد و این رفتار را با مدرسه امریکائیان و دیگران نیز کرد. ولی دیده می شود که ماتاوسخان که رئیس مدرسه ارمنیان بوده با این مقصود موافقت نداشته و کینه رضا شاه را در دل گرفته و چون شجاعتی که آشکارا نامه نویسد نداشته، حروف روزنامه را چیده و از ترکیب آن ها یک نامه ای که دشنام آمیز بوده برای شاه فرستاده و سر همین رفتار گرفتار زندان گردیده. شما ببینید که کارش تا چه اندازه بد بوده. در این جا گفت و گو از پیری او رفت ولی بهتر بود از دل پر کینه اش نیز یادی کرده می شد." (نقل از "دفاعیات احمد کسروی از سریاس مختاری و پزشک احمدی"، برگرفته شده از پرچم روزانه و هفتگی ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲، به کوشش باهماد آزادگان).

سند فوق در حالی که چهره احمد کسروی در دوره رضا شاه را با روشنی هر چه بیشتری می شناساند که البته متفاوت با چهره و شخصیتی است که از او به عنوان تاریخ نویس معتبر شناخته می شود، تا حدی شدت سرکوب مَلّی در زمان دیکتاتور نوکر انگلیس را هم نشان می دهد.

با در نظر گرفتن این واقعیت تاریخی که کوشش برای به وجود آوردن یک زبان واحد توسط بورژوازی و بر اساس نیازهای بازار برای او، صورت گرفته است در رابطه با ایرن باید به طور اکید به این نکته بسیار مهم و برجسته توجه کرد که اگر در غرب رسمیت یافتن یک زبان واحد (یا همچون سویس سه زبان) همان طور که اشاره شد با آزادی های دموکراتیک همراه گردید و در پرتو این آزادی ها و از جمله آزادی بیان رشد و تعالی آن مَلّت و زبانش میسر گشت، در ایران تحت سلطه بورژوازی مرتجع انگلیس (یا به عبارت دیگر امپریالیسم انگلیس)، اعلام شدن زبان فارسی به مثابه زبان رسمی، از آن جا که نه توسط مَلّت فارس بلکه از طرف یک نیروی مزدور و وابسته به امپریالیسم صورت گرفت، هرگز باعث نشد که حتی خود فارس ها از کمترین آزادی های دموکراتیک و از جمله آزادی بیان برخوردار شوند. به عکس در شرایطی که دیکتاتوری امپریالیستی رضا شاه سرکوب مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی کل

توده های ایران را با شدت هر چه تمام تر در دستور کار خود قرار داده بود خلق فارس نیز در کنار سایر خلق های ایران مورد حملات شدیداً قهر آمیز این حکومت دیکتاتور قرار گرفت.

مسئله رسمیت داشتن زبان فارسی در ایران امتیازی برای خلق فارس به شمار می رود اما این امر به هیچ وجه به معنی خلاصی این خلق از زیر سلطه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حکومت های وابسته به امپریالیسم در ایران که از زمان رضا شاه تا کنون قدرت های حاکم بر جامعه ما بوده اند، نیست. در واقع با توجه به سلطه امپریالیسم بر کل جامعه ایران، مسأله ملی برای ملت فارس نیز مطرح است و مبارزه ملی در راه رهایی و استقلال از امپریالیسم وظیفه این ملت را هم تشکیل می دهد. (بیهوده نیست که در دوره انقلابی سال های ۵۷ - ۱۳۵۶ "استقلال و آزادی" شعار اساسی مردم ایران - همه خلق های ایران - را تشکیل می داد). درست با دیدن و به حساب آوردن این واقعیت، یعنی مطرح بودن مسأله ملی به طور گسترده برای کل جامعه بود که رفیق نابدل در سراسر اثر ارزنده خود، تماماً به هم سرنوشت بودن همه خلق های ایران اعم از فارس و ترک و عرب و بلوچ و لر و کرد و ترکمن و غیره تأکید کرده بر ضرورت همبستگی آن ها در مبارزه با دشمن مشترکشان یعنی امپریالیسم و حکومت های دست نشانده اش، پای می فشارد. با چنین دیدی و ضمن توجه خاص به ستمی که از سوی حکومت مرکزی به ملیت های گوناگون ساکن در سرزمین ایران اعمال می شود، او به عنوان یک شاعر آذربایجانی و علاقه مند به ادبیات مردم دیار خود، در این کتاب می کوشد ادیبان و شعرای مترقی که آثاری به زبان ترکی آذربایجانی خلق کرده اند را به مردم بشناساند و بگوید که در ایران به جز شعراء و نویسندگان فارسی نویس، ادیبان غیر فارس زبان هم با هویت ایرانی وجود داشته اند. نکته برجسته دیگر این است که هم، چگونگی برخورد و شکافتن آثار برخی از ادیبان ترک آذری نویس گذشته توسط رفیق نابدل و هم نقد و برخورد او نسبت به ناسیونالیست های ولایت گرا در این کتاب همگی گویای آن هستند که برای این رفیق صرفاً ترکی نویسی مطرح نبود بلکه وی با معیار مشخصی آن نوشته را مورد سنجش قرار می داد. او می گفت که یک اثر ادبی برای این که بتواند به میان توده ها نفوذ کند حتماً باید به زبان خودشان باشد و تأکید می کرد که منظورش "هم زبان قومی و هم زبان طبقاتی" آن هاست؛ و می گفت که چنان اثر ادبی باید بتواند "احساسات اجتماعی شان را منعکس کند، افق دیدشان را گسترش بخشد، آگاهی طبقاتی شان را رشد دهد و بر امید و جسارت آن ها بیفزاید". در واقع، تأیید او از ادیبانی که در کتاب خود از آن ها یاد نموده با معیار خدمت آنان به رشد و ترقی جامعه و مبارزه با دشمنان مشترک همه خلق های ایران بوده است نه این که صرفاً به ترکی نوشته اند.

یکی از مشخصه های بارز کمونیست های فدائی

هر چند که بسیاری از نوشته های دست اندرکاران و تشکیل دهندگان اولیه چریکهای فدائی خلق به دست ساواک افتاد و امروز در دسترس نیست اما حتی از معدود نوشته های نظیر همین کتاب که از آن دوره باقی مانده کاملاً می توان دریافت که آموزش مارکسیسم - لنینیسم در میان این رفقاء چقدر عمیق بوده و آن ها با چه دید مشترک واحدی و چگونه به طور علمی نسبت به مسایل جنبش برخورد می کردند. مثلاً در بخشی از نوشته رفیق نابدل در این کتاب که به توضیح و تحلیل انقلاب مشروطیت اختصاص یافته، وی از "احساس همبستگی" و "یگانگی" در میان همه مردم ایران در این انقلاب صرف نظر از این که به چه ملیتی تعلق داشتند صحبت می کند. چه در آن زمان و چه به خصوص امروز، ناسیونالیست ها در آذربایجان با تأکید بر این واقعیت که آذربایجان مهد انقلاب مشروطیت بود، مطرح می کنند که آذربایجانی ها نمی بایست سرنوشت خود را با دیگر خلق های ایران گره می زدند و گویا این تهران یا تهرانی ها بودند که باعث شکست آن انقلاب شدند. در حالی که برخورداری رفیق نابدل از دید علمی و درک عمیق او از ماتریالیسم تاریخی به او امکان داد که به دور از هرگونه دید ناسیونالیستی با رجوع به واقعیت در صدد کشف علل این

همبستگی و یگانگی بر آمده و دریابد که دلیل اصلی این امر "زیر فشار جدی امپریالیست ها" بودن همه خلق های ایران بوده است. در نتیجه، وی با دیدن امپریالیسم که به مثابه دشمن اصلی در مقابل انقلاب مشروطیت قرار داشت، این حقیقت را که انقلاب نمی توانست در شکل مبارزه ملی ملت خاصی بروز کند توضیح داده و می نویسد که "این یگانگی تنها شکل میهنی می بایست داشته باشد. این میهن بود که از راه قرار دادهای استعماری - سیاسی به طرز روز افزون غارت می شد و در معرض تجزیه قرار داشت". نوع برخورد و دیدی که در این جملات رفیق نابدل برای تحلیل یک واقعیت مشاهده می گردد همان برخورد و دید مارکسیستی است که در آثار بعدی چریکهای فدائی خلق نیز خود را نشان می دهد. یکی از نکات اساسی و برجسته چریکهای فدائی خلق شناخت آن ها از واقعیت نفوذ امپریالیسم در ایران، توضیح سیر حرکت و تحولاتی که در این رابطه در جامعه ما به وجود آمد، می باشد. در همین جا نیز می بینیم که رفیق نابدل با درک درست واقعیت های جامعه، نه تهران و تهرانی ها، بلکه امپریالیست ها و مزدورانی چون وثوق الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ (۶) را عاملین شکست انقلاب مشروطیت معرفی می کند. او توضیح می دهد که در تهران این وابستگان به امپریالیسم (عمدتاً امپریالیست های روس و انگلیس) و لیبرال های سازشکار بودند که انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده ها را به نفع خود مصادره و به نام مشروطیت قدرت را در دست گرفته و یک "حکومت فئودال - استعماری" در ایران تشکیل دادند. رفیق نابدل در کتاب خود با خشم تمام به این امر اشاره کرده است که وثوق الدوله های همین حکومت "برای نابودی کامل جنبش دموکراتیک" در ایران کمر بسته و بیشرمی را به آن جا رساندند که رزمندگان قهرمان مشروطه، ستارخان و همزمانش را در پارک سنگلج تهران، به طور مسلحانه مورد حمله قرار دادند. در این مورد آن چه رفیق نابدل نوشته است اشاره به یک واقعه ثبت شده در تاریخ است. در جریان آن حمله مسلحانه در پارک سنگلج که تعدادی از رزمندهای مشروطه کشته و زخمی شدند، خود ستارخان از ناحیه پا تیر خورد. این انسان صمیمی و قهرمان ملی ما، بعد از آن حمله ننگین مسلحانه، محروم از دکتر و دوا لازم تا آخر عمر از پای زخمی خود و بعد پای بریده شده اش رنج و عذاب کشید.

در سراسر کتاب "آذربایجان و مسأله ملی"، همان طور که نشان داده شد، امپریالیسم به مثابه دشمن اصلی خلق های ایران به خواننده شناساند شده است. این برخورد از اهمیت بسزایی برای مردم مبارز ایران جهت شناخت دشمن و پیشبرد مبارزه علیه آن برخوردار است. همان طور که می دانیم چریکهای فدائی خلق همواره توضیح داده اند که جامعه ایران از زمان رضا شاه به یک جامعه نومستعمره تبدیل گردید (این موضوع به طور کامل در کتاب ارزشمند رفیق مسعود احمدزاده تشریح شده است) و از آن زمان به بعد این امپریالیسم است که از طریق یک حکومت بومی بر ایران حکومت می کند. این واقعیت که به مفهوم امپریالیستی بودن ماهیت حاکمیت سیاسی در ایران است را رفیق نابدل در "آذربایجان و مسأله ملی" مورد تأکید قرار داده و با تشریح اعمال و اقدامات رضا شاه که برای تأمین منافع امپریالیسم انگلیس و به ضرر توده های رنج دیده ایران صورت می گرفت توضیح می دهد که در آن دوره این در واقع امپریالیسم انگلستان بود که "برای گسترش و تحکیم قدرت اقتصادی خود"، سرمایه گذاری هائی توسط دولت بومی وقت انجام می داد؛ و می افزاید که این امر همراه با سرمایه گذاری های بورژوازی کمپرادور که "مستقیماً در خدمت صدور فرآورده های خام و عرضه فرآورده های صنعتی امپریالیستی به بازار ایران بود"، "سرمایه داری وابسته" را در ایران به وجود آورد. او هم چنین به مثابه یک مارکسیست - لنینیست با جهان بینی ماتریالیستی، همان طور که شایسته بود، زمینه مادی دیکتاتوری شدیداً قهر آمیز رژیم شاه که در زمان خود وی بر جامعه ایران حاکم بود را سلطه سرمایه داری وابسته ذکر می کند: "دیکتاتوری سهمناکی که سرمایه داری بوروکراتیک و وابسته بر قرار کرده است".

درجه ارزشمندی این برخورد و نظرات، موقعی هر چه بیشتر آشکار می شود که آن را با نظر و برخورد انقلابیون معاصر با رفیق نابدل، چون رفیق جزئی مقایسه کنیم. پس از قیام بهمن در سال ۱۳۵۷، رفیق جزئی از طرف

سازشکاران و اپورتونیست های لانه کرده در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق به دروغ یکی از مبارزین متعلق به این سازمان و حتی بنیانگذار آن جلوه داده شد. این القاء غیر واقعی با توجه به حضور وسیع توده ها در میدان مبارزه در آن زمان متأسفانه به باور عمومی تبدیل شد - امری که امروز ارتجاع و دشمنان قسم خورده توده ها به نفع خود می بینند تا به آن دامن بزنند. واقعیت این است که نظرات این رفیق فاقد آن مختصات و مشخصات اساسی است که چریکهای فدائی خلق با آن ها شناخته می شوند. مثلاً رفیق جزنی علی رغم آگاهی بر وابستگی کامل رضا شاه به امپریالیسم انگلیس و رژیم شاه به امپریالیست ها و در رأس آن ها امریکا ، باز در تحلیل رویدادها، برای این نوکران مزدور نوعی استقلال قائل می‌گردد. از جمله وی در کتاب "آن چه یک انقلابی باید بداند" (این کتاب که توسط رفیق جزنی در زندان نوشته شده سال ها به نادرست نوشته رفیق علی اکبر صفائی، فرمانده دسته جنگل قلمداد می شد) (۷) درست در نقطه مقابل نظرات چریکهای فدائی خلق و از جمله رفیق نابدل در مورد رژیم شاه می نویسد: "این اشتباه است که دستگاه حاکمه را صرفاً نوکر جیره خوار و گوش به فرمان امپریالیسم بشناسیم" (ص ۳۱، بخش "در شناخت دستگاه حاکمه ایران"). همین درک نادرست از ماهیت رژیم شاه و عدم شناخت چهره حکومت کنندگان واقعی و اصلی در ایران که همانا امپریالیست ها می باشند بعدها این رفیق را گرفتار چنان ایده هائی ساخت که هم موضع با حزب توده، در کتاب "نبرد با دیکتاتوری شاه"، به جای مبارزه با امپریالیست ها و رژیم شاه به مثابه رژیم دست نشانده و سگ زنجیری آن ها، مبارزه صرف با روبنای این رژیم یعنی "نبرد با دیکتاتوری" شاه را هدف مبارزه توده ها اعلام کرد و آن را "شعار ستراتیژیک مبارزه" نامید. در واقع، جانی که رفیق نابدل "سرمایه داری بوروکراتیک و وابسته" را سر منشاء "دیکتاتوری سهمناک" حاکم معرفی می کند، رفیق جزنی از درک این واقعیت باز می ماند و در نتیجه نمی تواند متوجه شود که دیکتاتوری در ایران بدون از بین بردن سیستم سرمایه داری وابسته و قطع قطعی هر گونه نفوذ امپریالیسم از جامعه ما و نابودی کل دستگاه حکومتی وابسته به امپریالیست ها (که تا کنون کانال اصلی عملکردهای امپریالیسم در جامعه ما بوده اند)، از بین رفتنی نیست. واضح است که این اختلاف عمیق بین نظر رفیق بیژن جزنی به عنوان یک مبارز انقلابی با نظر چریکهای فدائی خلق نمی توانست در برخورد به مسأله ملی نیز خود را نشان ندهد.

با استناد به رساله "آذربایجان و مسأله ملی" می بینیم که رفیق نابدل درست به خاطر مجهز بودن به دید علمی و برخورداری از منش و روحیه کمونیستی با توجه به این که وی تنها کشف حقیقت از ورای واقعیت را مد نظر داشته است، به مسأله ملی هم بری از هرگونه تعصب و تنگ نظری های بورژوائی و خرده بورژوائی برخورد کرده است. در حالی که چه امروز و چه در گذشته در میان افراد متعلق به چپ همواره کسانی بوده و هستند که به مسأله ملی در ایران و به خصوص در رابطه با آذربایجان با دید ناسیونالیستی و آلوده به شوینیسم برخورد کرده و می کنند. متأسفانه با نگاهی به نظرات رفیق جزنی هم در زمینه مسأله ملی می توان آلودگی های ناسیونالیستی را در آن ها تشخیص داد. در ضمن موضع گیری های خلاف واقع او در مورد فرقه دموکرات و برخوردش نسبت به حزب توده در مورد وقایع آذربایجان در آن دوره نیز قابل تعمق است. در این جا به طور موجز به مغایرت نظرات رفیق جزنی در زمینه مسأله ملی با نظرات کمونیستی چریکهای فدائی خلق اشاره کرده و سعی می شود در محدوده کتاب رفیق نابدل با آن ها برخورد شود.

در کتاب "آن چه یک انقلابی باید بداند" در قسمت "در مسایل فرهنگی"، رفیق جزنی می نویسد: "میلیون ها نفر در کشور ما زبان مادری شان ترکی است و زبان فارسی را در مدارس می آموزند. ترک زبانان به علت یک زندگی هزار ساله در کنار فارس زبانان چندان ستم ملی را حس نمی کنند". جمله آخر به واقع شوکه آور است: "ترک زبانان... چندان ستم ملی را حس نمی کنند". این اعتقاد را رفیق جزنی در دهه ۴۰ در زمانی بیان می کند که خود حداقل شاهد

تحقیر مردم ترک و توهین نسبت به آن‌ها در هر مجلسی بود. همه می‌دانند که یکی از انعکاسات توهین به ترک زبانان، "ترک خر" خواندن آن‌هاست که به خصوص در دوره رفیق جزنی همراه با جوک‌هایی که از نادانی و ناآگاهی گویندگانش حکایت می‌کرد نقل بسیاری از مجالس بود. آیا رفیق جزنی این ستم که در اساس برای خرد کردن شخصیت توده‌های ستمدیده خلق ترک به کار می‌رود را هم "حس" نکرده بود؟ البته ستم مملی صرفاً به حوزه توهین و تحقیر ختم نمی‌شود. اگر سخن به درازا نمی‌کشید می‌شد لیستی از انواع محرومیت‌هایی که کارگران و افسار محروم ملیت‌های مختلف در ایران و از جمله خلق ترک زبان آذربایجان متحمل شده و از آن‌ها رنج می‌برند را در این جا ذکر نمود تا شاید مفهوم واقعی ستم مملی به خصوص برای روشنفکران فارس‌زبانی که از رنج میلیون‌ها تن از مردم و به خصوص کارگران و زحمتکشان ایران بی‌خبرند، قابل درک گردد. اما از این موضوع بگذریم. شاید گفته شود که رفیق جزنی از سرکوب بسیار خشن ملیت‌های ایران و از جمله مردم آذربایجان توسط رژیم دیکتاتور رضا شاه و محرومیت‌های دردآوری که آن رژیم نماینده منافع امپریالیسم انگلیس به خصوص به توده‌های محروم این ملیت‌ها تحمیل کرد، اطلاعی نداشت. اما وی در زمان حیات خود با کمی توجه، آن هم به مثابه یک انسان آزادیخواه که بود می‌توانست در خود تهران متوجه رنج و محرومیتی شود که کارگران و توده‌های کارگر و زحمتکشی که به دنبال کسب لقمه نانی از آذربایجان به پایتخت مهاجرت کرده بودند بشود. رفیق نابدل ضمن توضیح این واقعیت که چگونه بعد از کودتای ۲۸ مرداد تحقیر و فشار مملی به مردم آذربایجان شدیدتر شد و حتی "در بازداشتگاه‌ها و زندان‌های سیاسی، زحمتکشان آذربایجان بیشتر مورد آزار و شکنجه قرار می‌گرفتند"، به اثرات این امر از یک طرف روی "عناصر بی‌شخصیت" که سعی کردند "به سرعت کلیه خصوصیات آذربایجانی را از خود دور کنند" اشاره می‌کند و از طرف دیگر از اشکال مقاومتی صحبت می‌کند که در مقابل فشارهای مملی از جانب توده‌های آذربایجانی صورت می‌گرفت. مثلاً او با اشاره به سال‌های بعد از کودتا می‌نویسد: "مقاومت کارگران اغلب به صورت ایستادگی و دفاع از خود در برابر تأثیر شخصیت‌گش و خردکننده توهین و تحقیر مملی (ترک خر) بوده است که از جانب کارفرمایان و دنباله‌روان بی‌شخصیت آنان اعمال می‌شد. این مقاومت‌ها اغلب به مداخله پولیس و کتک خوردن بیشتر در کلانتری می‌انجامید" (تأکید از نویسنده این سطور).

در همان قسمت "در مسایل فرهنگی" از کتاب "آن‌چه یک انقلابی باید بداند"، رفیق جزنی دو موضوع دیگر را هم مطرح کرده که نشان می‌دهند وی نه تنها درک درستی از مقوله ستم مملی نداشته بلکه منشاء این ستم را هم که همانا سلطه امپریالیسم بر جامعه ایران است و رفیق نابدل هم به درستی در این کتاب تا حدی به توضیح و تشریح آن پرداخته، نمی‌شناخته است. در مورد ستم بر مردم ترک - که مطرح می‌کند "علاوه بر آذربایجان در همه صفحات کشور پراکنده" هستند - به تصور او همین که در سیستم امپریالیستی حاکم بر ایران، افرادی از میان ترک زبانان هم در کنار "دیگران" در جهت راه برد و گرداندن این سیستم نقش دارند، این گویا به معنی یک امتیاز برای توده‌های خلق ترک است. از این رو وی می‌گوید: "در ارتش و سازمان‌های دولتی در پست‌های مهم سیاسی، در تقسیم کرسی‌های علمی و در امور اقتصادی و مالی و صنعتی ترک زبانان امتیازی از دیگران کمتر ندارند" (منظور از دیگران در واقع فارس‌ها هستند. اما این رفیق متوجه نبود که آن "دیگران" بدون "ترک زبانان" یا به شکل درست‌تر بدون مردم ترک زبان آذربایجان به مثابه ملتی رشد یافته و پیشرفته قادر به اداره اموری که از آن‌ها نام برده است نبودند. امری که دارای دلایل تاریخی است - والا چنان "امتیازی" نمی‌داشتند). در ادامه در مورد توده‌های ترک زبان می‌گوید: "تنها تبعیضی که وجود دارد در رسمیت زبان خارجی است و رنجی که ترک زبانان از محکومیت زبان مادری خود می‌برند". در توضیح دلیل این "محکومیت" هم با ذکر این که "رسمیت زبان فارسی دارای سنت طولانی است و در دوره تسلط سیاسی ترک‌ها، زبان فارسی زبان درباری و علمی و ادبی بوده است" و "ترک زبانان" با این که "نزدیک به ده قرن

حکومت همه سرزمین های ایران را در دست داشته اند" ولی "زبان ترکی را رسمیت نداده اند"، این طور القاء می کند که گویا وضع موجود و "محکومیت" ترک زبانان نتیجه سیر طبیعی تاریخ بوده است (فعلاً به چند و چون در مورد احکام داده شده نمی پردازیم از جمله این که اولاً زبان ادبی و علمی در ایران تنها فارسی نبوده و عربی اتفاقاً کاربرد بیشتری داشته است، و یا این که زبان مورد استفاده در دربار با زبانی که مردم در نقاط مختلف ایران به طور روزمره صحبت می کردند هم متفاوت بود. در آن زمان ها برای مردم، که اغلب در ده زندگی می کردند و قریب به اتفاق آن ها بی سواد بودند، هیچ زبانی جز زبان خودشان رسمیت نداشت. واضح است که در آن دوره ها اساساً مسأله ملی در ایران مطرح نبود). با این سخنان - چه این رفیق به نتیجه سخنان خود آگاه بوده یا نبوده باشد - در واقع سرکوب و حشیاانه مردم آذربایجان توسط رضا شاه کتمان و بر سیاست ارتجاعی تحمیل زبان فارسی از طرف آن دیکتاتور مزدور به مردم سراسر ایران، پرده ساتر کشیده می شود. با این همه قابل تأکید است که رفیق جزئی علی رغم اشاعه چنین نظر غیر واقعی با روح ناسیونالیستی، به عنوان یک انسان آزادیخواه، برای ملیت ها "در ایران دموکراتیک" حق خودمختاری قایل شده و با این برخورد مرز خود را با شوینیست هائی ترسیم می کند که با عنوان کردن این امر که زبان فارسی در دربار اکثر حکومت های ایران متداول بوده، محرومیت امروزی میلیون ها ایرانی از حقوق فرهنگی و ملی شان را توجیه کرده و با نفی حقوق ملی آن ها مابین خلق های ایران تفرقه ایجاد می کنند.

حال برای این که بتوان با روشنی هر چه بیشتری روی آن چه گفته شد (چگونگی مطرح شدن مسأله ملی در ارتباط با نفوذ امپریالیست ها در ایران و بعد نقش حکومت مرکزی مدافع منافع امپریالیسم انگلیس در دوره رضا شاه در این رابطه) تعمق نمود، بی مناسبت نیست که در این جا از خواننده حقیقت طلب خواست که به پاسخ این پرسش فکر کند که اگر انقلاب بورژوا دموکراتیک مشروطه (همانند آن چه در غرب صورت گرفت) با خصلت ضد امپریالیستی خود به پیروزی دست می یافت و می توانست پوزه دشمنانش، فئودالیسم و امپریالیسم را بر زمین بمالد، آیا کاملاً منطقی و قابل تصور نیست که در این صورت آزادی های دموکراتیک در جامعه ما بر قرار می شد و وضع موجود از جنبه ملی هم در ایران (صرف نظر از این که در دربار شاهان در زمان های قدیم کدام زبان معمول بوده) با وضع کنونی فرق می کرد و به واقع به همان صورتی نمی شد که امروز شاهد آنیم؟ حداقل با توجه به این که آذربایجان مهد انقلاب مشروطه بود می شود گفت که با پیروزی انقلاب مشروطیت، خلق آذربایجان در موقعیتی که امروز از جنبه ملی در آن به سر می برد قرار نمی گرفت و در نتیجه احتمالاً از "محکومیت" زبان ترکی هم سخنی به میان نمی آمد.

ادامه دارد